



155

هذا الكتاب من كتب
الشيخ الفاضل
الميرزا محمد باقر
الحلي رحمه الله تعالى
في شرح كتاب
الغاية في معرفة
الاصول والافعال
والاخرى التي هي
منها الغايات
والاولى هي اصول
الدين والثانية هي
الفروع والاشياء
التي هي منها الغايات
والثالثة هي الاشياء
التي هي منها الاصول

وكانت هذه الكتب
من كتب الشيخ
الميرزا محمد باقر
الحلي رحمه الله تعالى
في شرح كتاب
الغاية في معرفة
الاصول والافعال
والاخرى التي هي
منها الغايات
والاولى هي اصول
الدين والثانية هي
الفروع والاشياء
التي هي منها الغايات
والثالثة هي الاشياء
التي هي منها الاصول

هذا الكتاب من كتب
الشيخ الفاضل
الميرزا محمد باقر
الحلي رحمه الله تعالى
في شرح كتاب
الغاية في معرفة
الاصول والافعال
والاخرى التي هي
منها الغايات
والاولى هي اصول
الدين والثانية هي
الفروع والاشياء
التي هي منها الغايات
والثالثة هي الاشياء
التي هي منها الاصول

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or document, showing several lines of text written in a cursive style. The text is partially obscured by a vertical crease or fold in the paper.

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الحمد لله" (Praise be to God).

و سخنایکم بهسوی غم و اندوه و دنیا و آخرت بآن و در کفایت آن کجاست و چون
نازل بتمام حریت و در اصل این مرتبه غم از رتبه تعلیه ضایع و او را با دنیا و آخرت کار نیست
و انکس فانت او را حاصل شده ماه دنیا حرام علی اهل الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنيا و هاجرا
عنا اهلنا و نقطه صلح سلوک و مایه ارباب صفادر سیرا ماه تقواست و در رجا
تقوایست از جمله تقوا از شر که توحید است اربعه که توحید ذات و توحید صفات و توحید
افعال و توحید عبادت است و تقوا از شر که نبوت و شر که ولایت و تقوا از شر که
ماورای قریه ظاهر شده و تقوا از شر که محرمات و مشتهیات بلکه تبت از سبب عاتیک
زایه بر قدر حاجت است نه این لازم است و کلمه جامع تقوا که از شر که
مطلق و از هر صفت ذمیه و اخلاق ناپسندیده مطهر است آن اگر مک عند الله انکم
و تقوا خواص اصعب است در مقام عمل از تقوا عوام چنانکه هر کس خاص باشد در شهر
جامع است و ادخو قرستم روزه رادش ماه و بان جامع اطعام نهای از درجه ای
ساقط و هم چنین است هر کس در شهر که برهنه است و لازم است که رانده
بجای است از اموال سلاطین و حکام و خدام آن و جتناب از اوقاف و زکات
و اما اکن ناملا که اهل اینها مستلزم قوت قلب و تقوی است از بر عبادت
و بهترین احوال است نسبت بر وجه شرع از در مردود و حکم الهی روح عبادت
و سلوک است و طلب دنیا و جاه و مال و زینت فانیه آن از جمله حقیقت
امر است و حال آنکه دنیا چون سایه است هرگاه قبال نماند بان اعراض نیکنه
از تو و چون حیل اعراض کنی از آن اقبال نماند فاعلم انما الحیوة الدنیا لعب و لعب
و زینت و تفاخر بینکم و الاموال و الاولاد و ما الحیوة الدنیا الاستماع الغرور السکام
و زعم القابری مراد از مقابله هر چه است بر فهم و عمل بعد محصور و الحمله
شکر نعم لدرم دارد معرفت منعم را و معرفت موقوف است بتصفیه و تزکیه ظاهر و باطن
و چون سلوک ماورای ماه عرفان رب بجان عالم علیه عرفان نفس است محسوس است

در شهر

در شهر

در شهر

و سخنایکم بهسوی غم و اندوه و دنیا و آخرت بآن و در کفایت آن کجاست و چون
نازل بتمام حریت و در اصل این مرتبه غم از رتبه تعلیه ضایع و او را با دنیا و آخرت کار نیست
و انکس فانت او را حاصل شده ماه دنیا حرام علی اهل الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنيا و هاجرا
عنا اهلنا و نقطه صلح سلوک و مایه ارباب صفادر سیرا ماه تقواست و در رجا
تقوایست از جمله تقوا از شر که توحید است اربعه که توحید ذات و توحید صفات و توحید
افعال و توحید عبادت است و تقوا از شر که نبوت و شر که ولایت و تقوا از شر که
ماورای قریه ظاهر شده و تقوا از شر که محرمات و مشتهیات بلکه تبت از سبب عاتیک
زایه بر قدر حاجت است نه این لازم است و کلمه جامع تقوا که از شر که
مطلق و از هر صفت ذمیه و اخلاق ناپسندیده مطهر است آن اگر مک عند الله انکم
و تقوا خواص اصعب است در مقام عمل از تقوا عوام چنانکه هر کس خاص باشد در شهر
جامع است و ادخو قرستم روزه رادش ماه و بان جامع اطعام نهای از درجه ای
ساقط و هم چنین است هر کس در شهر که برهنه است و لازم است که رانده
بجای است از اموال سلاطین و حکام و خدام آن و جتناب از اوقاف و زکات
و اما اکن ناملا که اهل اینها مستلزم قوت قلب و تقوی است از بر عبادت
و بهترین احوال است نسبت بر وجه شرع از در مردود و حکم الهی روح عبادت
و سلوک است و طلب دنیا و جاه و مال و زینت فانیه آن از جمله حقیقت
امر است و حال آنکه دنیا چون سایه است هرگاه قبال نماند بان اعراض نیکنه
از تو و چون حیل اعراض کنی از آن اقبال نماند فاعلم انما الحیوة الدنیا لعب و لعب
و زینت و تفاخر بینکم و الاموال و الاولاد و ما الحیوة الدنیا الاستماع الغرور السکام
و زعم القابری مراد از مقابله هر چه است بر فهم و عمل بعد محصور و الحمله
شکر نعم لدرم دارد معرفت منعم را و معرفت موقوف است بتصفیه و تزکیه ظاهر و باطن
و چون سلوک ماورای ماه عرفان رب بجان عالم علیه عرفان نفس است محسوس است

در شهر

در شهر

در شهر

در شهر

در شهر

وجوب است یک وجه آن بجاظر حق و وجه دیگرش بجاظر دیگر باطل است و
 دعوت انبیاء و اولیاء بجاظر این مرتبه متقابل است و الله ارسل
 و انزال کتب و امر و نایات و احکام مبدء و معاد باطل و لغوی و در حکم کلام
 بحدت و استقامت ثواب و مصروف بمنیت و تا اهل عقاید کثیر و تمامی متقابل
 در لفظه یکبار هر نشانه از نشانات محض استعداد و صلاح است و مفصل کردن
 در نشانه اثبات تعینات با اختیارات خاصه در نحو قرآن بجز بلفظ ترجیح
 آن سر بامر بی الامری و آفرین مقدر نباشد در تعینات از لایه و در وفات
 سر به بی و استیجار جبر و دین و غرضان ملکی و مشهور و اوراق ملک و انبار
 تعلقات عرضیه اشراقیه و رجوع کل قاصد در کل شئون آنست را جمع
 با حال داین هر برکت بقدر متقابلین است و هر جز را این نظر از محض
 متولد و بگردانبات و بگردنیا و شوا و بگردن و دستور و هسته تجلیش کفوض
 و غایب و از خود بد و دعوت است و نفی و اثبات هر جز را از صفات صافیته آن
 است و هر که گوید من صدق است و اسم که گوید و من کذب است و نباشد
 و مادیست از مرتبت و لکن اسرار و مشبکات و انزال ابدی و جو و تعینات
 لم یزل سره الله و نشانه در نقطه جامع و در عالم تفصیل و کثر هر یک مکرر و یکی
 و متمم و جو جامعند و نور محض و گویند نباشد چنانکه ظلمت صرف تحقق پذیرد و بجز
 مستقیم و رکن یکدیگر و بجز رافضی و بجز رافضی و بجز رافضی و بجز رافضی
 باطل لازم است چنانکه جامع و جبره از برار طلعت شمس حتم است
 و این معنی از جمله حق و کفایت کامل است بکم برهمنه لبس خلق جدید
 از متدیان است عدم پذیرد و تفاوت برقیات کربیه و صعود است
 کائنات است بجز اطلاق و نه بر اطلاق و دوران غیب بظواهر و جوهر
 ظاهر بر غیب و اعراض ظنی بجهت قارالذات است در ازمنه و جوهر
 اکتفا حد و حد و غایب علی ذاهب است و آنچه باقی است ابد الله

صدا و نه است و آنچه خفا و دستار بر می خفتی است و لا زال صدا و نه
 ظاهر بکلی و متعلق است به باطن و ظاهر و اول و آخر آن و کربیه جامع در حق
 ثابت نشدی و تعینات حق متکرر نکرد و حق هرگز از قصدت خود خارج نباشد
 فخلقت اهلن لکی عرف شانه مقال است در مقام عیان لمن له عیان و نه
 منسج انسان و امکان و امکان و عیان و حیوان مرآت حق است و جوهر
 بجز بصیر و سمیع است و عجب آینه کرده است به امکان میکند محض و نباشد
 و اسماء حسنا حق و مرابا حقنه با اسماء متقابل شتر خلقه لم یکن خلوا من خلقه
 قبل ان یخلق الملك چون تجلی فاجبت ان عرف بجز کثر و جبر و حضرت است
 متقابل به حال و طلال و عالم قدم و حدوث هر چه اگر در و هر حال و طلال
 و خفا و نه در در مقام مغرب عالم در مشرق آن بشکل آن تکرار و جوهر آن طالع
 گردد و کمال صفات حق را در مرتبه عالم و طلال بعد از مطلق شایسته نباشد هر چند
 اسماء و کیفیات آن حال و طلال مخالف و قساق باقی باشد و ما علیه علی ذاهب است
 و تمام مغارب و مشرق عرش رخنه با ستوار فیض از لایه لم یزل تجدد الذوقان
 و مستمر به الفوران است یکسان است لیکن شتر افرایه شمس و انبیاء امکان
 و کونه و عینی و جنبه لذلزال در ظهور و رجوع و به و وعونه آن ذلک نشانه به و لکجه
 لسته الله شبر بله و لکن ترغیفه فطیله و عجب به ان ظهور انبیاء و اولیاء و طلال
 در عصر و اوان آن ذلک دأب القادر الرزق آن ذلک شانه لمتفضل انسان
 و بجز نفی جوش در تمام جهات تسلیم با بواج بد و دعوت و نه طلعتش در زمان باب
 است عاقل الله است ارد قد طاشت لبقطة ذالذایرة و لم یزل ذالذایرة
 و امواج بحر حق انوار و ظهورات و مجال و حجابات اوینه در حق و حق ظاهر
 و تمامی خلق امواج و انوار تسلیم بکمال کالات خوانند شد و انبیاء و اولیاء
 اجزای دینی انسان کبرانه و شتر انسان صغیر است و دارای کالات عالمیان است

و ظاهر عدالت و فضل انبیاء

بدو در تبه نقوش نیز استوار و انکاد دارند بر نقوش جمع کیم است و آنان کبر و صغیر در
 استوار یک ن از برای مرآت لبون آن از برای حق چه این نیز هم عارفند هم
 معبود و هم ناظر به هم منظور هم مرآت به هم شخص و ما امرنا الا واحدا
 اولم برالین کفردان ان اسوات و الهم کما شارتقا فقتناها و جملنا
 الماء کلش حق انلا یبرون ساء اهل امر و ارض عالم خلق را از مرقوق مرق
 مفتوق گردانید تا جمل ظلمات و نور به یکدیده گزشت اگران و عیان را
 از آن نفس تجلی خف است کجوبه خف با جف ظاهر نماید و ساء و در صوم و حواء
 اول است در ملاق غاز و صدق آن بر کل اودوم و حواء است اطلاق اودوم
 از باب وضع خاص موضوع له عام است و فوق امر مرقوق از باب است
 و در آن شے صفت شریست و صفت شے مقام قابل و صورت و ام این است
 و لهذا ما آن ام است حیوة متولات و کزات از آن است از این است
 و تعینات و کزات در جم صمدت بنه و آسا متقابله از سعادت و شقاوت
 و آسا حن و سوا در اینجا یکم بیکد لا جلا کم در مقام جوهره اب و هوای
 محض و قابلیت صرف است حکم و متنازینا و در اینجا مقام جبار است مفاد میجو الله
 ما رشا و تثبت و عنده ام الکتاب اشاره بامر مرقوق و لوح حقیق و جوهر
 و مداد است و القلم و ما یطرون ن رمز است از رتی و قلم
 رمز است از رتی ما و ما یطرون رمز است از رتی کزات کثرت در قسم خورده
 است حال تمام مبار و نهاییات بلا بیایات و لا نهاییات حفظ آسا عظام کف
 و قرآن و آسا خاصه و آسا عامه کلا در دوات نون و قلم و قلمون و لوح ماکان و ما کون
 کمون و مودوع است و مجود بیات چه ایام و حامل نفس مانع و مدادی جامع است
 است در مقام قوت و قدرت و حکایت و صحت شفر حق نماید است
 چنانکه هرگاه سخره ذات بعضان را صلاح نماید بقطع غفوش قوت آن بفرمانه شیر
 هم چنین منظر کالات و وجه به کامله اجبات به جبات باخ اقر است
 اینان شریست از برای ضغنا و در واقع فرقه مابین کوسات آسا و سواست آسا حن است

عنه در کواکب

عنه به سبانه عنه الیکار و بعضیان فی سهر معروف با ساء کما یترکوا و علیه فاعرفه و افق
 و تجلیات غیر مکرر است و لهذا آنچه زید و انه عمر و نه انه مکرر علم بطبعی چه علم
 عینی معلوم است و معلوم زید در صفات متنازین غیر فطر و غیر در است و کز
 است از متفرقه و مکرر است و مثله شری در سیدان شری کیت کفوان را بکودن
 در آویش پس هیچ کجا نفس کجا دیگر نباشد چه هر جنبه تمام آنها از متنازین است
 چنانکه ظرف واحد را هرگاه از بحر مکرر آبلایه محتاج سازند کزات غیر مکرر
 است هر جنبه اسم مانع بر کل صادق است بلکه تا نیز دایم است و ابر و التی و غیر توفیق است
 در مقام مرقون معانی و کز کتبه فیض و تعطیل فواری است از این است
 آنچه زید میباید از علوم فطر به شمر بان اطلاع فطر ندارد چه هر یک
 و هر از تجلیات شری حقانه و وجه با وجه بی حیث الوجه بقال ندارد
 و کز اغدام هر یک اغدام دیگر بر کور با وجه را با ذات بقال بقال
 صد در کالووم این از اینست و تعلیه مطر در علم فطر حرام است مگر آنکه تغیر
 فطرت در شون تزلزلت او را در فطر از علوم مجوز است تعلیه جهتا در معلوم را
 بمنزله را در و مجتهد را واسطه داند از برای حکام بدو نیز مطابق نسخه تکون او است
 و وجه الله متنازین آسا حقه بر ساء نفس و وجه اوینه و اسم عبارت از ظهور
 است و دلیل است بر مرقون سیر تمام آسا این کبر است و محقق و محفوظ
 و مرجع آسا متقابل است و در مقام احوال روات و لیلته بقدر و در مقام
 تفصیل لوح و نفس و یوم اقیانه است و تمامی توانات و ظهورات کلا بالفعل است
 و مرآت ادراک و دانش شریست اسوع و معلوم و مشهور و مقام
 در شرفه بذوق است در رتبه ذاتی و جامع که در کل کراینه و رتبه ذاتی است
 آن بمثال است چنانکه هرگاه بشنود ماء موجود است و لکن بصفت زینا از آسمان
 چون معلوم نماید بصفت جسم رطب سیال و رافع عطش و یجرا از زمین است
 مرتبه نماه است و شهود آن در خارج و دیدن آن در نفس و رافع عطش و در افق محشر است

و علم خدایت و آفاق محشر است

و جامع آن روح حیض ماکان و مایکون است و عیان لا شریجه به در یوم ایشان تمام است
هر کشف زوایا و معاینه علم چه به آنه نماید در جمیع انواع مستغرق شود و علم
و شکر و سپهرات و حق را از باطن امتیاز نماید و در کده خاص و مفوض باشد
و جو یقین چون عیان و فیله جماعت کوران خواسته فیله را ببیند بفرست
بجز طوس زده گفت فیله چون میوه است و دیگر است بگوشش گفت فیله چون
است و بفرست بپشتن سینه گفت فیله چون تخت است چون با شمشیر
مختلف بود و هیچ در داغ میل را که هوشیانه بود بلکه عارف به فیله کامو
انگشت است فیله را تمام اعضا و اعضاء و اشکال همچون است عرفان فالتوهم
ظاهر تمام تجلیات کز کون الی مالا نهایی که در عالمیان است ابدا به و در هر
دسته مابین جزو کل در عرفان باشد عین هل الحق لا یطو آ کلش و کلش و در باب
کشف و عیان و مراتب مقامات علم و طریقان غیر مستنابر است و در هر
انگشت عارف مقامات توجه است از بهر را در هر نقطه معاینه مینماید بعد از قطع
سفر از بهر بلرجه از سفر فانی باقی باشد و نظایر آنکه باشد **بند آنکه**
عالم با نور الهی است و هم جامع و وجوه است در قوس نزول اول مخلوق
از عالم نازد در صورت تراکیب است بعبارة اخرى اول موجود از وجه حقیق و احد حقیقی است
است از حیثیت ذات ربوبیت و فاعل و ایتیه به و از لحاظ عبودیت و قابل و ضل
بمنبت فاعل بقابل و نسبت بقابل فاعل طبایع از بهر مباح و از طبایع عناصر موحده
و مراد بر رخ مابین قابل و فاعل رتبه جامع و شجره منتهی است سبحان الله خلق
الازواج کلها فانت الذی و هم نفهم و مالا یعلون ارایه الله صلیه و از
قابل و مقبول و ربط و ارتباط در فرشتش اول خلق اول و خلق احوال به آنه
و از این چهار در ضل نمایی و تفصیل متعین کردیم و بحمل عرض ریلک بوسلند
نوفهم ثانیة و در خبرها و طبایع جمیع سمر است چنانکه عقل و روح
و ماکونار و ام الکتاب و روح حیض و سجه و بیت المغمور و بیت الهی
و آدم اول و غیر آن طبایع ادراک عقل و لحاظ حیره و حیره روح و لحاظ حیره ماکان

در قیاس

و فقط

و لحاظ افتاد و نار و لحاظ جامع روح حیض و لحاظ نهایی سجه و لحاظ عمران و المعمر
و لحاظ مظهر حق بیت است و لحاظ مبدییت آدم و فقطه کونیه و لحاظ سوسه نهار است
فلو کان الجرم ادا الکلمات و بی لفظ البی قبل ان تنقل کلمات و بی لو
جنا بمثل حد **بند آنکه** مراد از بحر حق است و اولاً قلم از ان به و ارقام
روح مدح و افلام عنقر و الواح ان رجب عوالم متعدد است و این جمله الواح
و اقللام مسبق بقلم جبر و تله اولنه و تمام افلام و الواح ماکان و مایکون از ان ظاهر و نه
و تملک و درین و اصل کل است و در تفصیل عناصر غیب و شهادت و ان بود و عقل
و روح و نفس و طبیعت و ماده و مثال و جسم است و اینست عرض و اینست
بند آنکه حاکم از عناصر ماکون و مایکون است و بعد از عقل و فغان
کیفیت متشابه الذی از ظاهر است ان کیفیت و ج است در مظهر معتبر بروج و در ملک جسم است
در مزاج در مظهر طبیعت است و طبع معتدل است و هر حال فاعل و نشان است
تعدیل اقرب بمعدّل و مبدی است و آن جرمه ممکن است جمیع صادر اول و اول
جواهر علل و سبع شداده و وسطه فیض عناصر و اراک و مولدین هر حقه فیض است و
در عرض ممکن است و اما روح سیم انقدر از روح و عرض افاضه نماید و از
در عرض کینه حاصل کرد و چنانکه از ده سیر و عرض خواهر کثیره بظهور می رسد و از بعد
است حاصل نشا اگر چه روح در حالت شبهه همچنانکه نور ظاهری در صادر اول
تمام ممکن است و روح است و لحاظ به روح در در کون و عین آن در وجه ماکان غیب
و اعتدال بعید به ماعدن و متوسطات و قرینة ال حیوان و عینه ال
تمام آن است و هر یک از عناصر در فعل و افعال غایت و مغلوبه و کاهی
از طبایع غیبیه از وجه تغییر ماکان و از طبایع شامیه جسمیه بفرستند و ارباب
نظر در کون مکرر در وجه ماکان واجب است و در ستر خوف مرقف غیر
بند و ممکن است که محتاج است و ممکن است و هر یک از عناصر در وجه ماکان شامیه
و هر یک در وجه ماکان شامیه جسمیه بفرستند و ارباب
نظر در کون مکرر در وجه ماکان واجب است و در ستر خوف مرقف غیر

و فقط

تا مر این حرکات غلبه از حس تر که دارد در نشئه خیال شده و خیال حرکت
سود شگفته است و هم چنین و اعمه عالمات نشان و هم آنکه در آن محبوب
و مستوی بنیاد بر فایده ای و نوع مغیر از دهم کرده متصرف در آن تصرف نیاید
و طبایع و امور را ندانند و خود و توهم در آن که چنان حس شده که خیال را
بکمر دانه چنانکه و هم و متصرف را یک گزیده و حافظه و ذاکره را نیز ششمارند
و مثل اول در اول دماغ و مثل ثانیه در وسط دماغ و مثل ثالث در مؤخر دماغ است
و نوع حرکت که در حرکت باطنه و فاعله باطنه آن است و در صورت مطلوب یا مهربان
در مشغول در آید و اگر و باطنه قوه فاعله کرد و قوه فاعله آن است و حرکت اعضا
است و حرکت اعضا از او نشأت و قوه فاعله مطیع و قوه باطنه مطاع است
و حرکت یا از جهت جذب منفعت و حصول لذت است از آن قوه شهوانی کهینه
و یا از جهت دفع مفرت و غلبه غلبه است از آن قوه غلبه نام نه در اولیا
صفت حال و جلال که نسبت الله تعالی را در نفیته عالمات و تزلزل
من القرآن ما هو شفاء و ریمه للمکرر و لایزال لظالمین الله خیرا فقرت بهم
سورله باب باطنه فی الرحمه و ظاهره من قبله العذاب و کفایت
باجیوانات در روح نبات و روح حیوان و نبات شریک است و روح انسان متیاز
و آن از عالم امر است و لایزال روح نه کرده از عالم خلق است و از صفات
خدا است و به شهادت و اما روح امر از صفات روح ملک است و نه داخل در آن
و نه خارج آن بخلاف ارواح ثلثه خلقه و داخل در بدن است نسبت جسم
انسان به ارواح نسبت مشکوه است بر جاذبه و قیاس و روح و نور و نور
روح و جسم با هم چون دهن و حلیپ اند و ظهور استعداد و اختیار ذات با افعال و اختیار نفس است

و هم که در ذات اقرب کجاست بر و و است نبی در لغت الکا که کرده است
و وی نزدیک است صبر بر کجای الکا بر و در قریب و نیست و متوجه حضرت اله محمدر
با کجاست و آیات و کرامات و آیات و معانی و دلالات و مجمع حال و طلال
است و حضرت جامع و کل غایت حق است مخصوص و مصطفی است از برادران
دانه از عالمان از طریق الخراف و اراده مخوف طریق استقامت و مومنان ملک است
و ولایت همه قریب کناد باطن نبوت و نبوت ظاهر آن است و از جهت و لای
تلقی نماید از حق و از جهت نبوت رسالت نماید ایشان و آنکه در هر دو جهت غلبه مطاع
در قبول و ایصال او بر و زهر و نیست طاعت او مکر اطاعت خدا من طمع الی یوم
فقد اطاع الله و عوالم عالمات مالا مال یزحق است و بنظر لغیبات
و مراتب و صاحب مقامات است و گفته اند علم و قدرت در نزد و لای مراتب
دارد و حسب علوم و مقدر ایشان و انواع مراتب و مقامات و در هر کس از صاحب
تزلزل جمع خواهد شد بلکه تمام کالات در جوهر فرد خواهد بود و آن نزد و لای
عالم و محیطه بر حقایق و طبایع و خواص شایا و کلمات گفته اند حکیم عالم طبایع شایا
و بر عالم تجزیه شایا و و لای عالم بقیاتی شایا است و جامع غلظه هم حکیم است
هم بر و هم دایما اعرفان بر و و لای آنکه نراند از و اراده طریق با و و و و
هدایت و ایصال بمطلوب است و فایده نریغ فساد دماغ است از بر اثر اظهار
و صحت و ارفال در لای حدیث که با و مجموع موافق خلقی شده کینه و امر و نه و و و و
و و عیه از طبایع شایا و خواص آنها و حقایق آنها از نشان منزه و مادی است
و هم مجموع را فایده و ثمر است چون صدق و کذب و باریت و حیث
و لایست و سخاوت و عجزای آن شایا تغییر بکشد و جهنم مخوفه با کجای مادی صاف
است و مال کاذب و نریغ است و میان طریق معاملات و معاشرت و کلمات
از بر حقیق نظام معاش و عباد و اخلاص و فایده آ با جوع و دما جوع خواص است تا آنکه
صلی و دارا بقس قدسیه و میان ارواح طالبه کجی مخصوص اعمال در مقامات

حق قائل بنوعیات حضور معلوم است در کائنات و خداوند متعال است
قال حال الم تعلم ان الله اعلم ما في السما والارض ان الله اعلم ما في السما والارض
که خدا میداند آنچه را که در آسمان و زمین است چه چیز که ان علم در کتاب است و مراد از کتاب
در اینجا کتاب تکوین است و آن در توحید و توحید شایع است و هر شیئی عرفی یا غیبی یا ظاهری
آن است و علم حق قائل بنوعیات است خواه آن مردم جسم نباشد یا روح
یا زنده و مادی و دگر نه علم نباشد هرگاه شیئی را خبر صفت باشد یا نام باشد یا در
غیر خداوند و بدیهه نباشد که به هرگاه زیر اثر از آیه باشد و همین صفت است
در مرتبه بدیهه که هر چیزی را نفس پر میداند که ما به هر حال صفت را می بینیم
و از مرتبه و بقا است و معرفت اینها از اصول مذمبه شیعه است و از جمله
اصول اعتقادی عدالت است که آن رحمت و سعادت در افعال بنده کان به آن که در
و جبر و زمام و ما کان الناس الا امة واحدة و اختلفوا بفرقة من اهل
که کرده و احد در باختیار خود گشتند نه به آنکه جوهر در قادیان واقع بر وجه جوهر
است ان الله لا يظلم مثقال ذرة به رستیکه نه بمقدار ذره ظلم نمیکند و به آنکه
جبر در افعال بنده نه به آنکه اگر اهل الدین با کرده و انبیا در خدا بنده کان در
دین که آن علمها را بنده است بنوعیکه از بر سر کن اختیار و قبول در آن علمها باشد
و گرنه ثواب و عقاب بالمره مرتفع میشود بلکه در هر سال و نزال کتب لغو خواهد بود و شکا
منت و جبر در افعال بنده بنوعیکه بنده نیست با شک نیست که ایشان را جبر جزمند
عادت جا بل و خداوند از آن برتر است که دان و توان و فقر و غش کشته باشد و از آن خدا
نباشد بلکه خداوند را در فرشتش و در جوهر و ستم نمود بلکه بمقتضای عموم قدرت
و علم خود غش زد و ت شایع را جامع و صالح و قریات و قابل مرشد و رفیع

پس باختیار خود در حق تکلیف بایان و کفر محقق شده نه به جبر اختلاف نماید و در اینجا
و با آنکه در اختیارش فوج حسن و الجا و غیره است پس خداوند بآن را به شک حکوم
و حال که میفرماید انما مردون الناس من انفسكم آیا امر میکند مردمان به نیکو گشتن
و حال آنکه خود نیکو گشتن بر نفسا و در و تومید از آن که حق قائل بنوعیات را اعتقاد نیست و بدیهه در
ترک اولاد از ایشان پس چگونه رو باشد جبر و جوهر ترک اولاد و ترجیح بلا مرجع است
و اعتقاد به آنکه خدا عادل است و جبر و ستم در فرشتش موافق نظر عموم از اصول این
و همه که منکر آن بشکاف و مقلد در رستم است و اعتقاد به آنکه خداوند جبر و ظلم
در افعال بنده ان میکند بلکه لغت میکند در ایشان بمقتضای طلب کینونات و در آن
است ان حق باختیار ذات بنده کان است از اصول مذمبه شیعه است و منکر آن صاحب
از فرقه شیعه و داخل در فرقه سنی است چه عقاید این حق حسن و قبح شایع از مرتبه
شیعه است بلکه فاسد حسن و قبح شایع در انبیا دانند و حال آنکه حکم عقول سلیمه بقول
صمیمه متطابقند قال لا یجوز ان المسلمون حنأ فلو عند الله حسن و کل ما راه
المسلمون یبغوا فلو عند الله صبیح هر چیزی که اهل اسلام از ارباب عقول صافیانه
مستقیم حسن بنمودند نه آنکه در توحید انیکوست و به جبر از شیعه و به دلشده در توحید
خدا قبیح و به است و با به به اختیار در افعال حسن و محمد است چه بکمال الجا و
به اختیار شیعه و نه عموم است و شک نیست و جبر در افعال قبیح است و حق قائل بنوعیات
است از انجا که شیعه و الله لازم می آید ترجیح مرجع بر ترجیح مراد از مرجع مختار است
بنده کان است در افعال حاکم مراد از ترجیح اختیار بنده کان است در افعال افعال
و مراد باختیار قیاسیت جاسعه است که مثا افعال مقتضای است از خبر و شر
در همه احوال آیا بنده طایع را که صالح عصیان است و عا که قایل اطاعت و جبر است

نحوه احوال

و از جمله سرور و مرتبت بودن بقال خدا
عالم از او بیشتر مختلف از فضل و قانده و گران
لذت میاید صد در عبث و بیهوده و زانی
حکیم بماند و ق و نسبت لغو و عبث و زانی
قدر عظیم و کامل حکیم روان باشد چه که زان
خبر داده در مقام خود الحسب نم آید خلق اکم
عبثا و انکم اینا لا اثر جودت آیات من می
کنید و مفاوید و عبث افزاید ام شمارا
و انکه شاه بوران خدا و فریم روح و کرامت
خواهید کرد است برع بوران و امیه نور
داشتند و قرص بر پایه معرفت و بیان
و منه که بعد چنانکه در وقت ان میفرماید و ان
خلق است این و لا اله الا الله
یا فریم و بر عزم و قیام و سحر که
و شناختن خود بود و مدد و یاری
فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ اَكْبَرُ اَشْرَفُ اَفْرَدُ اَمْرًا
اما انکه شناخته بوم و قانده شناختن خدا
منه که او عاید و دستگیر نه ان است چه خدا بیست

[illegible]

که نزد ائمه در حق ختم ال عباس است بآیات سابقه مرع است بر عصمت و طهارت خلیفه
 و شک نیست که کذب و دروغ جرم است و شک نیست و حق تعالی راجح را از آل
 عباس برداشته پس هرگاه ادوی را امت و خلافت نماید بحسب طاعت مطاع و متبع
 خواهد بود و از جمله آیات منصوصه در ثبات خلافت ائمه انا و آلکم الله و کلمه
 معظمه و ائمه منون است که متفق علیه اهل سنه است و در شان عین طاعت است
 در روزیکه گذشته خود را در رکوع بآل عطا فرمود و آیات و اخبار از عامه و خاصه
 در نفس بر خلافت اکتفاء و مقاماتش باشد است و کتب شیعه آن شون است
 و در باب بیاض راهین قد کانی است و از جمله اصول مذمت شیعه است قرار
 بولایت مطلقه امام ۴ باب است در بیان ن فیض تکوین و تشریع بجمع خلق
 کائما کان از برای آنکه اکتفاء صاحب ریاست عامه است بر کل مخلوقات و تو
 سعه آنکه کل مخلوقات مکلف و محتاج و مستعد اند از بابین چنانکه در آیه عرض
 امانت و مراد بان ولایت است معلوم است و ولایت اکتفاء بر تمام ذرات
 موجودات عرض نموده اند حکیم هر چه قبول نمود و نوران و طیب و طاهر کرد و در
 مخالفت و رزیه ظلم و کاف و خبیث و کفر شد و بآل بهیه ریاست عامه بر تمام مخلوقات
 لازم دارد شرفیت او را بر کل در تمام کالات و کراته امام بر کل نتواند بود
 چنانچه در صورت تادی امام با مکلفین امکانیه مستلزم ترجیح بدو مرجع و در صورت
 نقصان امام در کالات از مخلوقات هر چند در کالات بعین از کالات
 مستلزم ترجیح مرجع بر راجع است پس باید رئیس عالمیان شرف و اکمل از کل
 باشد و آنکه بیعت است بر حکیم علی الاطلاق و رئیس بکران مسادی را بر مسادی و
 یا رئیس بکران ناقص را بر کامل حکونه امام در رئیس بر عالمیان و مادران کون و دنا
 است انما از کل و لا مطلق بر کل و واسطه تکوین و تشریع در کل و باب فیض حق

و مع

و منبع مد مطلق و حال آنکه محمل شیت و مهبط اراده است کما فی الزیارة
 اراده الرب ۲ مقادیر اموره مهبط الیکم ثم یصدر من یتوکل العباد
 عما فصل من احکام العباد اراده و خواست الهی آن تمام اشیا و مرع شود
 در انداز و نمودن شئون الهیه و فیوضات رحمانیه نزل میشود بر شان همه
 پس صادر میشود از شما احکام مفعله بنده ان مراد با حکام حکم تکوین و تشریع است
 از برای آنکه احکام عموم دارد بنا بر قاعده ظاهر لفظ و از اخبار دیگر مستفاد است
 و عوالم بالتمام از انوار محمد دال فیه ۴ نه خاکه نور فتاب از حساب و شک
 نیست که اثاب و واسطه فیض نور خود است و اور است هیمه و میومیت و اولاد
 بر نور خود و تومیه اند و شمس شمس امام است پس اعتقاد با حاطه و تقرب
 و علم و بابت اولدزم است چه او است امام مفترض طاعه و واجب است
 تسلیم مقامات و معرفت در باب او و در کفر مرده بشر مردن خلافت و کفر
 چنانکه در خبر بنور مطهر است که من مات و لم یعرف امام زمانه مات
 میتة جاهلیة یعنی هر چه بپرد و امام زمان خود را نشاند جاهل مرده است
 شمس سوال کرد از حضرت صادق ۴ از تفسیر این حدیث فرمود یعنی مردن خلافت
 و کفر تجلا هر امام شریک و شرف از کل و محمل شیت است میرانده است
 و کفر و محیط بر کل و عالم بر کل و سب کل سبیه از و لازم است از برای عامه
 باینکه در کالات از کل جزئی ۴ در حق امام خود و آیت اتفاق فرقه نابیه
 در حق امام ۴ و اما اسرار و مقامات امام در غیبت شیعه ۴ شایسته است و طاعت
 و این معرفت که ذکر شد و خیال آن اسرار ندارد از برای آنکه آن مقام که بود
 و این نیست از کل است مستفاد است از حق بر خصوص از باطن و اخبار و لطائف آن

و اعتقاد بوجود بهشت و عذاب از ضروریات دین است باین معنی نعمتها را آن کنیم و بر
و بر آئینه چشمه میشود و اهل بهشت از باب طاعات و اصحاب عفو بقا عتد
و خداوند از وجود جنت در قرآن خبر داده و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات
ان لهم جنات تجري من تحتها الانهار كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا
هذا الذي رزقنا من قبل وادعوا به متشابها و لهم فيها ازواج مطهرة
مطهرة و هم فيها خالدون بش است بدین که ایمان آوردن
اندر عمل شایسته کرده اند چون نماز و روزه و حج و محبت ال محمد و عیست
ایشان و عمل به نیکیات و قضا و حوائج و موسسات با افعال و افعال آنها با نیکی
از برای این است بهشتها را شایسته نماید و در میشود از آنها نذر شیر و نه برای
آب و نه برای شراب بلکه روزی با عسل مصفر و روزی زرد و زرد و زرد و زرد
بهشت میگویند بهشت شل آن نعمت در دارد دنیا پیش از این داده شدیم در
نیکو آن روزها مانند که میگردانند و از برای اهل بهشت است در بهشتها زنان
پاکیزه از هر عیب و عیال که ایشان غلبه و دایم اند و هرگز از بهشت برنمیایند
و جنت جنتها مهیا از برای نیکوین و ظالمین بعد از آنکه در قرآن خبر داده
شده است ان الذین کفروا و اظلموا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لهدی لهم
طریقا الا طریق جهنم خالدين فیها ابدا بجز اینکه کسی که کافر شده و کفر او را
مرد و کافر شده با آنچه بفرموده از زود و اعمال و کسی نیکو عمل کرده و ایمان
و شیعیان ایشان بنیاد بر زود و عذاب عادل ایشان و بنیاد ایشان
را این کفر راه جنت غلبه در آن و معذبه بعد از آن و اعتقاد بوجود جنت
از ضروریات دینیه است و اعتقاد بعبادت و میزان و جزا و جزا و جزا

و صراط بر و استیلا الله در صراط است یکبار دنیا را آن قرار و مت جنت نام و جنت
الاطاعه است و دیگر در اوقات در آن جسم مد و در متی جنت است که زود
باریکتر است از برای اهل افاضات و تفریط در معرفت امام ع اکمل الزمان
مطلوب بالا بردن یا پایین آوردن و همین صراط از برای اهل اعتدال
از شیعه و معتزله در عرفان کتب و در اعمال و ادب حفظ است
میکنند بر وجه صواب و وسیع تر است از برای مشرق و مغرب علماء مسلمین
و پیروان بر بسط اطمینان و یقین میگذرند از آن مائمه رقی جسته یا مائمه روش
فرس تنه رود و همچنین هر یک در تمام علم و عمل خود و مراد میزان قسط نیاز
و اوصیاء از کتب باطن و در جزو کمال است و در جزو دیگر میزان اعمال ایشان
و همکار در معرشفات با نیکوین پس میزان هر که فیل تر است رستگار و از اهل
بهشت است و اگر که خفیف و غیر رافع باشد از جنت است و خست بفرموده
و بر صعب است و نیکیات بفرموده کسالت و تفریط و کسر و از جزو
بفرموده و در دست که مافطرت دم مزج مآل است و الا و حی و شایسته
سج فخر ریشه میشود باقی را اگر در گردن نهادن است و انکس هر کدام
نموده در دنیا فایده شایسته و اعمال صادره اوقاف تمام نماینده بلکه در هر
عمل خواه جزو باشد هر چه بقدر روزه و جزا هر یک در این مکرر
کفران بولایت در شان آن نبوده باشد کائنات میگویند با ایمان خداست و
کس که کفران نماید با بر سر زمین و انوار و متی پس عمل او باطل است چنانکه میان
اهل ایمان با کتب و انوارش مبدل کسالت است و اعمال کلا در روز جزا و جزا
با آن است و صورت و روز و شمس در زمان وقوع است بدون زیاده و
نقصه و در آن روز آسمان و زمین و همه چیز عرشیات خارجیه آنها

بر داشته شود چنانچه صورت است از پشت و بر روی و اندام ایشان مرتفع شود همچنانکه
حسن اهل جهنم از ایشان گرفته آن حسنه که در در دنیا داشتند پس از وجه بر صورت
علم و باطن خود محسوس است و حساب اهل ولایت و انوار در در دنیا و ثواب
برین موقوف گردد چنانکه در آقوت به وجوب اهل در رضا حجت کرده
و لا یستلزم ذنبه انش و کاجان اشاره بان است و مواد از حوض
انوار اربعه است و آن نیر آب و نیر شیر و نیر شراب و نیر عسل است
و باطن معرفت محمد و آل او است یعنی حوض که در در ثواب دنیا معرفت این
بزرگوار است و در آقوت بصورت حوض است و هر که از آن بیست آینه شود
ابداً دارد است و ثواب حساب و است حوض و تقسیم است و هفت و هشتاد
و جنت و ثواب آن مجموعه برادر است از آن جهت در آینه ها و در دنیا است
و آقوت محیط بر دنیا است و در توحید صدق با احرار رضایه و در حوض حجت و ثواب
آن مخلوقه و در آینه ها نایب انکار پیغمبر و انکار اهل بیت نمود و بهره از
و ولایت و در آینه ها در بلکه خلد در اثر است و ارواح اهل ایمان از روزی که
مخلوق شده اند در بهشت و ارواح اهل کفر در جهنم چنانکه در حوض احرار است
منقول مضمونه است و در بعضی اخبار احوال اعراف مستغنی از آنست که مراد از آن
کما قال یحیی الاعراف و در حدیثی قرین دارد است و اصحاب اعراف از آن
است و حسانهم و سیانهم هم اعراف کسانند و مساوی شده کنه و ثوابشان
و حشر هر که بتر لطفه جسم افروز است و تمام جسم ریاضی است بآنکه از آن شیر
از غیر در او باشد بلکه میگیرند طایفه اهل دنیا را از اهل بهشت چنانکه جدا میکنند
و میگیرند طایفه اهل بهشت را از اهل دنیا چنانکه در کاف و در غیر این میان

دارد است

و ارد است که فرمود اما علمت یا بن کسان ان الله خذ طینة من الجنة و طینة
من النار فخلطهما ثم نزع منها هذا من هذا و هذا من هذا و بان میفر
صیح است قول حق تعالی و لیسوا لکم انشغالهم و انشغالهم انشغالهم
یعنی بر میدارند که رکنان ~~نار~~ اصحاب خود و آن که عرض نمود منین سه
تا آنکه هر یک از اهل ایمان و کفر یکم کما بدکم بقود و در راجع بهل خود
گرفته اند بلکه باشند در جایگاه خود و سه معاد است و اعراف غریبه
خود را در در حوضی نزول و ادب از حضرت پروردگار را بعرض می آورند
رضا کفیل نموده ~~صی~~ از خود خارج نماید و هر یک از اهل حجت و ثواب
صرف طینت خود دارند بر مقدور و آینه کردند و اغلب بچه دارند از
کیفیت میزان و مواضع و حوض و غیر آن از جمله اصول مذکور است
هر چند که در آینه ها نیست اصول مذکور مگر اصول دین از برای آنکه حجت است
بهره بعد از تبلیغ حکم اهل در حق خلیفه خود بر وجه عموم ارباب حد و آفرین
با بخار و خشک فتم حیاتی مانده انکار نموده چنانکه طینت اعراف از آن جدا
رأبینه خود است از نمونه آنچه را مطابق با وجه آن و در آینه است و اندک است
شده و آینه با اصول دین و اصول مذکور مراد از اصول مذکور است و
سز و شیعیان و حسب فتم ظاهر بر ضرورت متفق باشند در آن و مراد از اصول مذکور
انچه است و شیعیان استقرار عقاید است اینست عقاید ضروری و اصول کلیه
در اصول دین در حوض باطله و اما در حوض حق که زمان ظهور است
است عزیز از اینست رزقنا الله سبحانه ایامی که در ظاهر امر است

[illegible][illegible]

على الهيئات والركنات المحصورة متينة بأزوية ذرية والداعي المدعو لعلوة غير كائنة
 من العبادات بكم ما ذلك أكثر هذه الآية وهي ياك نعبد و ياك نستعين يا
 خي سمعت من قائمنا بعد كشت سبحات الجلال واحد وذلك ظاهر لاهل البصيرة
 في ظلال تلك الديار كاشفون رتبة النهار او انوار على انوار كما يكون النور في كائنة
 والمحب واحد الآن انما حين ما ترون يا ايها الذين امنوا استجبوا لله في كل حين
 اسعوا اليك فانتم والصورية في حسن تمامها وبنى موقفا التي اشار بها اعباد
 الهى وعزتك وديانتك والمستند بدست فطرة من اول الامر عبدك دوام خلود
 ربوبيتك بكل شعرة في كل طرفه بين سواد الابد بجلد الخلق ذكرهم اجيزت كائنة
 في جنة او في النار لطف لطفه من نعم على ورائي كرمت معادن عديد الدنيا
 بانها في وعرها اشجار عيني وكتبت من حشيتك مثل نجوم السموات والارض
 وما وصديك كان ذلك قليلا فكثر ما كبر في محك ولو انك الهرة فمن بعد ذلك بعد اسبوع
 فداق جميع ومظنت من رقيقة ودمر وهدات مبعات في مخرجها لا يكون ان رعدة غير ردة
انما بالنظر الى الدنيا فان انظر اليها من الحقيقة الكبرى الدائمة الى الحقيقة العظيمة لمرحلة
 الدنوية في مقام الفرق وانما اذا ارتفع النظر عن تلك الرتبة الدنيا الى النظر الى البراءة
 فيرتفع منكم حجاب فان اهل البصيرة في انوار ولا هم طمع في الجنة قال عليه السلام
 مقام عبودية الهى وحدث الطبعين انوار واحصاء اجرة بنوع ذلك وجلائك
كان ابن حبيب غاب انك هذه بر عبودية حقيقة الالهية التي كنهها الربوبية
والمستند الراسد الى الربوبية الحقيقة بسكور العبور الى رتبة انوار المحض فوق
 جبروت النور وقد بر طمطم اثنان واهور ويستقر على كرسى ماث آوان وشك
 على عرش آية توارى به محاسن الهيات وهتك استار الحجابات وبدو ربوبية الجلال والبر
 في شمس صبح اجمال يقف في مقام المنع من حالات ثم يترقى الى مقام لا كلام فيه فاما
 فاما كبر عن ملاحظة الديار ولكن الى الحقيقة الجنة والذات المفرقة الصديقه سبحانه

التمر فوق رتبة الاسماء والصفات واعلم من حضرت المتبر والجهات واحد وعالم
 انقروا في بيت رب ارحمني في الجنة بجر احد بك فمن قال منك لمن هو بيتك
 هناك لم وبعيد وكيف وفيهم فقد خرج عن رتبة رتبة اسوية الى اوارش كنهها وانما
 في مقام الربوبية التي هي رتبة استراقنا من طمانات وهذه ربوبية مرتبة
 في رتبة الربوبية الذات الحقة بقاء وهو ربوبية اذ لا مربوب في كراول عينا واما حاطة
 وهو لم يزل رب وهو مربوب قبل ان يخلق وجهه وحين انكر ان يكون له رب فانه انكر
 قد تم من بعد من يعلو الى ايدى ربنا كل ذلك كان من رتبة القام في مقام لميل
 اليهم فحدث العقول والاعيان وضاعت الافهام وحدث الارحام
 وقصرت الخواطر وحدثت الظنون عن ادراك كنهه كيفية ما ظهر من لوازم
 عبادات اصناف بل آتبع قدرتك من البلوغ الى معرفة الموقر معان وفوق
 سائر ذلك فلهذا فلا كلام وديان ولا رسم ودرسم ودمعارة وديان رة ولا
 شدة ودمعارة وديان وديان وديان ولا حيران ولا حيرة ولا حيرة ولا حيرة
 في سائر مدد وديان مدد وديان رتبة عرش العظيم سبحانه في رتبة
 تلك ربوبية وديانها انهي بك عرفت وانت دمتني عليك ودمعوتي ايتك
 ونور انت لم ادري ما انت وهو من نور يا من في ذاته بذاته على ملاحظة
 المعاني فانه لا ذكر للمربوب في ذاته فانه لا ذكر له صلوها وديان طه ولا طه ولا طه ولا طه
 الاولى ولله فانها صفتها وايةها في بيان اية العليم سبحانه عليا والثالث ربوبية مشيئة
 وهو ربوبية اذ لا مربوب ذكر او اذ لا مربوب عينا واحاطة ومهتوم الربوبية وديان
 مرتبة او ادمية والرابع ربوبية اذ لا رادة وهو ربوبية اذ لا مربوب ذكر او عينا
 وديان طه وديان مقام الربوبية وديان طه وديان طه وديان طه وديان طه
 الظهور وديان طه وديان طه وديان طه وديان طه وديان طه وديان طه وديان طه
 عينا في عينا وديان طه وديان طه وديان طه وديان طه وديان طه وديان طه وديان طه

4

مجلسه در بهار خاندان شریف و شریف
عبدالله و ...

وادی

بنانه دیده نرسد و مانند آنها جملا هر ذوق مایه هر لایق و هر ذوق مایه هر لایق
 و از این اسلام خارج شود یا اگر از این شیعه خارج شود و بر عاقل و ادب و تقصیر و
 در آن و موجب حسرت و دودست و خوار و است سوال میکنم خدا را تو فیتی معرفت
 و امانت بر آن کوزه از منبه جان خود خواسته و شیخ میآورد و در این سوال محرومان چه
 و سلب توفیق نماید از ما چه روزگار است بلکه سوال میکنم از حضرت محمد پیش در عالم راز و جمله
 غایب در روی و ملاک را سخنی بگردان و حفظ نماید و از شرف نفس اماره مانع شود و بگرداند غایت
 امور را بخیر محرومان و بفرستد همچنین قسم ۲ قصه بر ۹ سوال هر سوال ۱۲ خانه و هر خانه ۱۲
 خانه

چند وقت در این محضر بود که از حضرت شمس جبرئیل در این باره پرسید که اینها چه چیزند
 میزند و دیگر آنکه بعضی گفتی بر این نظر که نفس سیرایش و دلبسته و اینطرف که خلق بر این
 نرسد بجز پس نبوت ظاهر و دلبسته شد و دلبسته طبع نبوت و هر دو صفه در هر جمیع پیدا
 بدست آمدن و از این است که او را چه چیز باشد اقول بیکه انوار ملک و اخلاق نیک و صوفی نیک
 بدست آمده اند و در قسم است بیکه نبوت و استقامت و ملکوت معقولات و عالم محسوس
 عالم شهود و عالم خلق و عالم سفیاف و مراد از این جمله عالم ملکوت و عالم معقولات و عالم اراده
 و عالم غیب و امر و عالم علو کونیه و مراد از این عالم ملکوت بدست آمده و ملکوت در دو قسم است
 قسم اول که با عالم جسم و جسمی و خلق و تصرف و برپا دارند و ایشان را اگر در آن خواهند
 و کرد و این بود و قسم اند که در آن عالم و عالمیان و جسمی و خبر نرسد و ایشان را بدست
 و دینیه خوانند و غیر ایشان خبر داده و قسم دوم آنکه ایشان محباب بارگاه
 الوهیت اند و با ربط قضا و قضای ربوبیت اند و اینها که با اصطلاح دیگر خبر شود
 کونیه و مستند در ایشان روح غنی است و در ملائکه از او غنی تر و در غایت

و ادرا با اعتبار قسم اعلا خوانند که اولی خلق است و با اعتبار دیگر عقد اول خوانند
 که اولی خلق است و با اعتبار دیگر عقد اول خوانند که اولی خلق است و با اعتبار دیگر عقد اول خوانند
 و ادرا بعد از خواندن در صفات این عالم است و قسم دوم آنکه ایشان محباب بارگاه
 تعلق و تدبیر و تصرف در آن است و ادرا و عاقلان خوانند و ایشان غیر دو قسم اند
 قسم اول آنکه در ستموات تصرف میکنند این ملکوت است و در این و قسم دیگر در این
 تصرف میکنند و اینها ملکوت اسفل اند و چندین هزار رزاقان بر عوالم
 و نباتات و حیوانات و مملکتها عالم جسم و دو قسم اند سادات و اعیان
 اما سادات چون غرضی بر سر و سادات سبع و ثنات و سادات امارات و ارضیات
 چون بربط غصه و آثار علو چون رعد برق و بار و ماران و مکرکات چون
 معادن و نباتات و حیوانات و در کفر افعی و نباتات و عجایب این
 در محضر باشد اما کلیاتش بدست آمده اول صبر که خدا را پیدا کرد و در حوض
 بود و آن جوهر را جوهر اول و عالم کبریا گویند و این جوهر را خدا را جوهر خود و حق
 بواسطه در بصره انوار پیدا کرد و این جوهر و ما اینها اند و اعدا کلیم با بصر
 و این جوهر اول را با صفات اعتبارات و با حقیقت و در گفته اند جوهر اول
 گویند و روح اصناف گویند و علم و روح اعظم و روح کبریا و مانند این گفته اند
 برزخ و جوهر اول را جوهر کبریا گویند و دیگر گفته اند از حق که جانب شریف و لطیف
 و در آن و در نهایت غایت و شرف است و همیشه در شرف و عداوت میباشد

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله تعالى الرحمن الرحيم

ذوات طرازات مدیه ازین وصفات مقامات سماء ثانیة لم یزل لغت جلال المعبود
 حضرت ربیع که عبارت از ایشان اعدای است که بند سه جوهریات کونیات و وحدان
 بیکل کثرات بدیهه مشتمل بقصایب آن است، با هم علیه کاهوت و علیه شان خلقت
 الخلق لکن عرفان مشهور میان نحو **و عبده** و منتهی بکلمه نیست بنفها انفال
 کسان اند و مکن مشتمل بر بعضی جان ناس و نظر عرفان و وجدان در اقیانوس
 انفس و آفاق حدیث بایان بقایا حق یقین در نحو جوهر و در غیر نحو کتی ملائک و جمادات
 و ملوک و مقصور و غیر مفقود در قاطبه جهان و اکران و جان و ملوک سجاند سبحانه و زات
 علم است و استر ان و ارتباط سبحان علیا و آنکه سه عبادت جدا کثیر از انما از یلیا **بیت فقر**
 اجزاء عالم امکان و استمداد قاطبه بنده کان بعضی بعضی از حضرت سبحان قاطبه نشان
 ریل مشهور بر عبودیت کثرت **و اما** بعضی بعضی را قدرت تجلیه و کلمات سمدانیت
 ازین بنیه عیان بوبیت آنهاست که من عرف نفسه فقد عرف ربه و در هر دو عالم
 مادر ربوبیت بخبر و می و آفرین که عبودیت بوبیت است دلیل نامست منع من
 بیتی که شبهه در عرفان باین بنیه متفرق نکرد و عبودیت نفس بوبیت است بجز
 رفق رفق همه یک عبودیت و ربوبیت دیگر را در آن واحد نشان ظهور
 که آیه **و ان علی انما یذکر مفسد** است باینکه کون الله لیس فی خلافه و لم یکن
 عنان شیء یخالفه فقد دعوا الحاجة الی بنی ذلک کثیر و بنیه تجدد منها
ق او فوالسبابة عرفان حق است بقی ندای مزعوم است بحجاب او بصورت
 او بمثال فقد اشرك را بمعصیای که بنیه که خلقت الخلق یکی از آنست
 از آن خلق است و امارتی و اختلاف از ایل و انهل و مؤکد و ما خلقتنا استواء و
 و ما یبناها باطلا ذلک خلق الذین کذبوا و اینها تو توافقم واجبه و اینها

۱۰۰

فیطلب الحق بکل مکان در باطن و ظاهر اول و آخر که جمله یکی از حق و اول
نیست و سائر کینونیت کافور و دهنده جواهر فناء بندگان اسلام کن
گویا که الطریق مسدود و الطلب مردود در لحاظ عرفان غیر معبر است و غیر جز
و هم و فقد از معدوم صرف آمده و معنی حق بی و صدق او بود و در
او سیای و بی ثبات محضه ایشان است و در عالم حق بحر حق و ظهور شرک است
و طلب دایم از یگانگی کمال حضرت مطلوب متعالی از محاب جهل است که شأن ملک عقول
و عین تدبیر و آواز لا یسمعون و تحدید حق نیست در سیر افتخار و تشبیه و
بعیثت که در حق نیست و خالق ملک در مفاصل و اساطیر و ما تعلمون بتالیه
عاملان صوفی علم و یگانگی معبود را که است که سموت و انزلی معبود منقوش از جوهر
واحد مرقوق است و شهد اسامی لا اله الا هو و صریح است نور و آوازی
نمادی بآیات افاق و فیه که از اظہار است و موداد و انفسکم ان لا یقرین
لکم و لا تکتون الا الذین سوا الله انما هم الفهم متحد و ثبوت آفات ذاتیه و صفات
ذات در مراتب سماء و جهات انوار از من و ال است و اعداد و حوالت و صفات
و موهومات و کلیات متضاده و انوار و باطن و کینونیت است صدق و واقع
و منافات بین وجود و کثرت فزیه که ملذات و وحدانیات ذات و صده
بمعنی است و نظر و است بغیر حق و بموجب طلب و حق که اشراق است ختم
کلیات از غیر مشاء و نشأت و نباتات و باطن و کینونیت است صدق و واقع
و کل شخص احصیاء گنا با ما مورق و قرانت فی فای و انما فی و ما امرنا
الا واحده رسته و ما خلقکم و لا یجزم الا کفشی حده سینه از کتب
تعلیم و استعلا از قال و قیل است و ما یؤمن اکثرهم باسلا و هم من کون

بیت لا تحرکه لعوضف ولا تزیله القوصف و مراد باین شعر عارضی و منفرد
و جهات حق و مرتبه عدیت جامعیه بر جهات و درجات و نور مشرق ارفع از
و شمس منبسطه تحت بحر القدر است ادر انکش مندرج در تحت قاعده و تابش از
مقامات و حساب و شرایط ماک و بالکینونه منزله از صفات و اضداد و تعینات
و تنفینات و مائیت جامع کل مقامات و سلوبات در انتقام معدوم صرف
و حد تقوی و تنزیه و تشبیه در روی ملحوظان و افاق بر نقطه به آواز و کسبه جو
و ثبات لم یزل و غیب مکان و علانیة اکران و محیط بر سر و در و زمان
و حیوان و کسبه متعین به و علت قائم مستقرات و جوی و غزوات و ایتیه و غزوات
و فارق بهیمة و بنان و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس
در نقطه بدیهه معرر از فضل و صلند بر العدل و فضل و فضل و اوصول من ابداعه فلا
یکبر علیه و احواله و لا یتصف باحواله و اهلالة عوالم فضلیه در کل
حالات و در تمام مراتب و مقامات ناظر علی عا کینونت ذات و وقف بعین
ان و علم علم ندرند و عادات لازال شیا زابوی حد و درجات کثرت
و لم یزل حللی جدید بستره عین الله بر درجات خوانه که هر شمس را بنظر الله در مرتبه
شمس معلوم است و علم است شمس و انوار این است و ابد از آن خبر نیست
انا خفی لشد ظهور و شمس لعظم نون و کرم و مصلح بلیا و ایضا لا تقران با
اذا انجبت و سوع من ضد و در بیان منجا مرتب با و علامته للوقف بصادق
المقام و الوارد علی حقیقه لم یطلب و الزام و ان کان تبیان العلم و الکلام ان کون
و معارفه مطابقا لما علیه کن بایه الملك العلم لا تطابق الصورة و شمس حال علم

وانت الکتاب المبین الذی با حروفه یظهر المضمین و مراد علامته ان سطر احد
نقش و لا یکتب عن شمس و لا یحجبه بان هر دو لا ذکر ستر لوقوفه عما نقطه الله ستر
و همه که بشیء واحد کار عالم شیخ عالم است تمام شیا لوحده امراسه بل ادراک
ظلمیکه در اقصی مقام عکس است لانه یخفا لث خص است ادراک کل است
خبر صیانت حقان است و با شمس ظهور بر سرش فار تغیر و احوال و احوال
نفس اللطف و الحکمة و لیتقرت با احوال و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس
بترج شمس عین مراد است و تجا حی سماء بترج شمس هان لفعال ذات شمس است
بفعل ذات مزج و موجه بکم کن فیکون با و معروف او است بنفسه و با و متعین
و محبوس از ازار و حجاب استماع عین تجا عرفان و احوال و احوال و احوال
علیه از مقصود و لا یعرفه الا الالهون و قسطا س عدل و میزان سقیم
توافق و جود و جود است و موازن عادل و نفس کامله ان و بنان و انوار
عین میزان بل شمس میزان با ابداع او است بل میزان هر مقام شمس او است
فما یعرف به حق هر حق فی الروحیه و النبوة و الولایة و الهیة و رافع خلاص و احوال
و اظهر شمس است و الا حجة به بالحق و قدرة به تاکه و صنع الحق کلامه شمس و مصدر
ادیان و منبع شرایع و ما خذ قران انور موازن است و آیات مستجبات و احوال
و جبار مستقیم المعانی و اتفاق عقول مستقیم عادل و متبع و میزان و عیان است
و فطره به الترفظ انک علیها لا تبدل لخلق به در مراتب ذاتیه بدیهیه اصول
دینی و در شوا و فضیله و آثار و اطوار علییه و زو عنده و اقام الوجوه و احوال
و اشیاء و علامت صدق فطره مبعده عرفان حکم منوع است بل تا مکر

منفعله و کمونات متعینه است که منزه است و لم یعرفنا مام زمانه ماست به جا
که موت ضلالت و کفر است از طوارشات تقابلت مرتفع و حکم
شیعنا اشد اتصالا بنا را منور بمن ماست و ولایتنا فقل ماست شیدا
دشته و سموت عالیات عوالم لانهایات بهین و ارضنا بهماشال مقتضیه
بل محلستیه اسیر امرایه اولوالمرتب است که کاه بنام کاه است و ارضنا
نیست طری و ارض مکان بل به ساختا به کارد و اهل خلق در صورت طایفه کامله
خست بود و عدم کشیده و عظمش تم تبلیغ و کمال حجت به و عدم انحراف طایع است
و کذب و خلاف عصیان و ترک اولیای عصمت کامله است و احاطه شریک معانی
احاطات از جسمیه و نوریه و قطبیه و زوایه و سر به نیست و بیشتر
عظم حساب و وساطت شریک و وساطت و فرقتنا ناجیه لام ۴ و ۵
مطلق و کمال کائنات و ما در مصنوعات و قدرت تجلیه و شیت با ضیه و علم نافذ
و دیدار و آن به و اسم به و عین به نفس الهیه دانند و اناکم اسلام یوت احدا
من العالمین مغتر است بجز فتنه انوار منک و لایبته سابق و لایحظه لاحق
و لایموقه قاتین و لایطمع از ادراکه طایع سو که آن و هلاکت نشان مصحح
با جعل النار بانوب الیه و قولوا فینا ما شئتم و لن تبلیغوا و یفرطین و ارباب
افراط و غلو ملعون و نمط اوسط و خیر است مفار ما قال ال محمد قلنا است
و کتمان ما انزل الیه الکتاب لیسر موجب بعد از اسلام عبودیت مقتضی لغرض

و من عرفکم فقد عرفنا و من جهلکم فقل جهلا و در معرفت نورانیت لام لازم
و عدد الهیه ۴ در ظهور خاص در نفو عوام عشر و در نفو خاص عام است و دولت
عدویه و ظهورات نوعیه اعداد را مالیه است فایما تولوا فتم وجهه الله است ربان
و محن و اندک اسما الله الحسنى الی لا یقبل الله عمل العباد الا بمعرفتنا شرح
سپار از مقامات آل به است و عرفان امامت و اقرار بان از مسمات نبوت
است لمن اهتد الیه الحق و تفحص بالجاه سیلا و کرمیه بلع ما انزل الیک شاه
بهر است بانه امامت بمکمله نفسنا و جزو متم و ظاهر هر نبوت دناست
و مصدوقه تطهیر جمیع طرفین در شان ال عبا نازل و کذب مصداق جبر و جبر
منزله کذب است و بنفر کذب و عور کذب صدق فکونوا مع الصادقین
و متقنه انی جاءک للناس اما قال من ذریعتی قال لا یزال عملک الظالمین مکرکه
عممت و ایه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم ظاهر است مطلق حکام
و سلاطین جوریت و الله مستلزم طاعت فاشق است و ذلک فیما غرض حکیم سماه
و قال عما ترهه الظالمون لباطلون و نفیب از شیعه که حاکم و مرآة سرایان لام
و شریه ظاهره و حاکم برهیا و سلطان بر بلاد و مصدر علم قنده و صاحب علم
نظر و ولایت است لازم الذعاع است و محل عنایت لام ۴ از در لطف حتم است
و افعال خلق در غیبت لام ۴ بفقدان قرینه ظاهره و چاکم در حضور شریک مستلزم
نشان امام است هرگاه از برابر اکتا شیع کاط باشد و معتم و ما در کتب آئینه
از امان بوجود حق عالم از مقتضیات عمل و از لوازم اصول دین است و هوایه است



94 N10